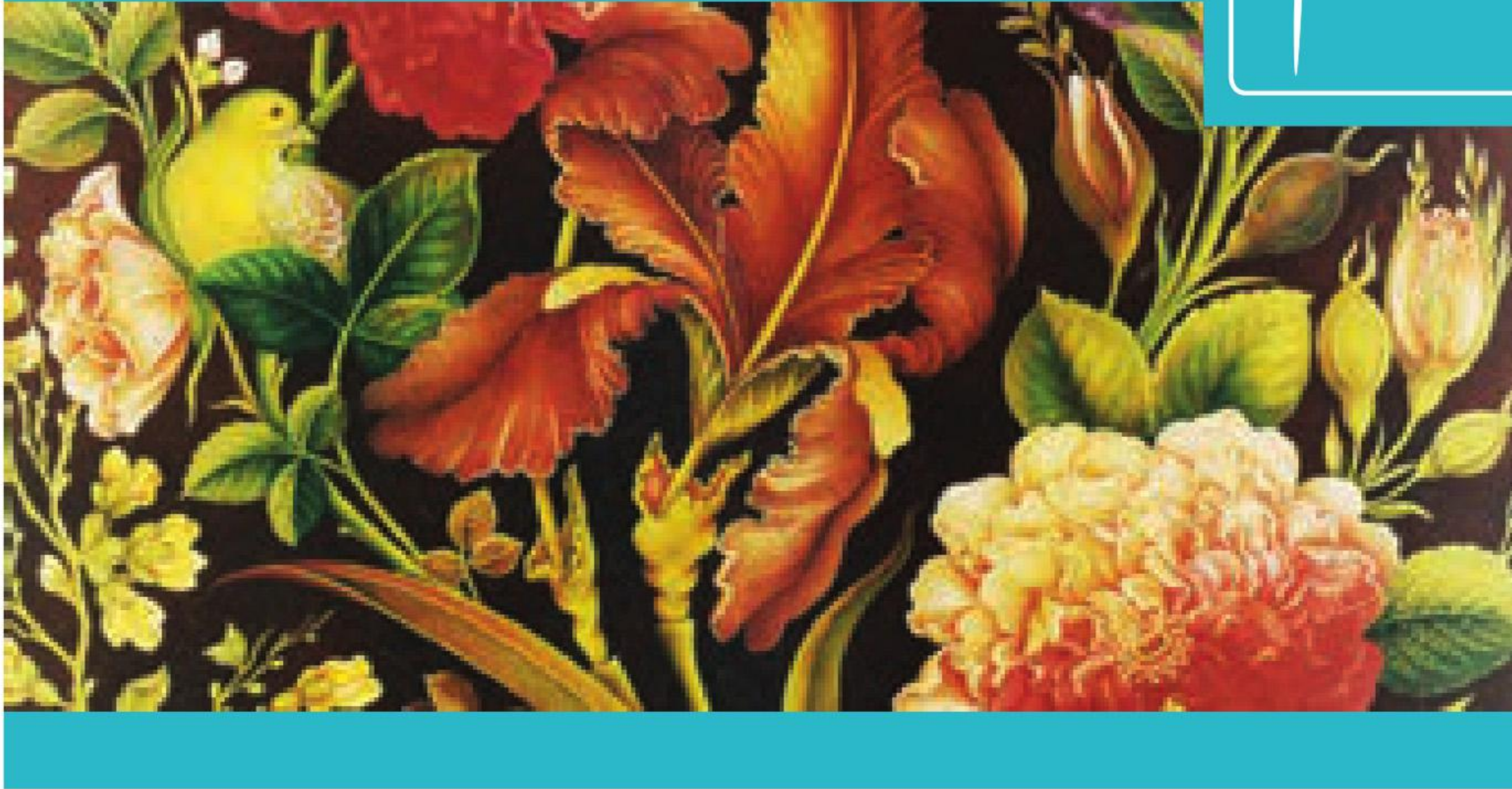


## در حقیقت عشق

# درس هفتم



طالب: خواهان  
مطلوب: خواسته  
ماوا: پناهگاه، جایگاه

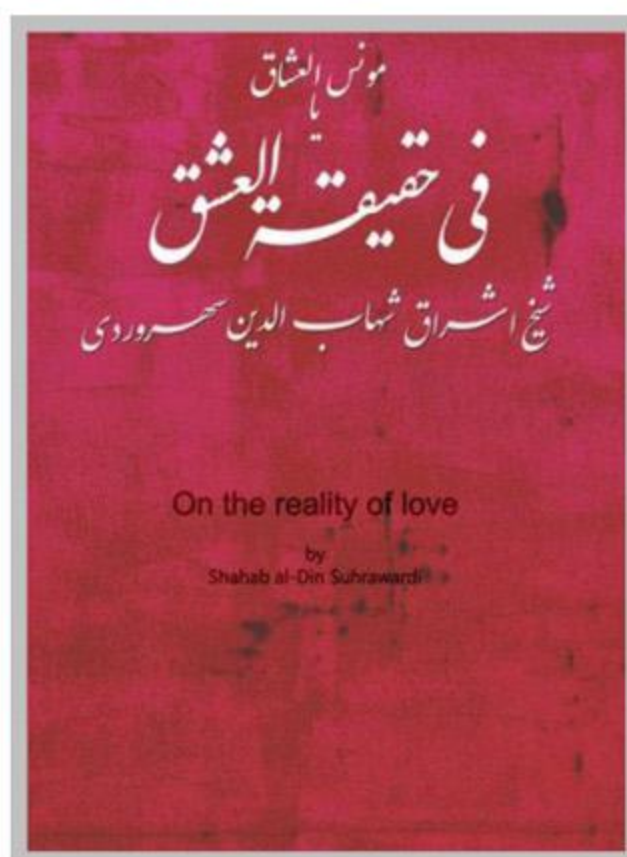
جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند      کمال: کاملترین و بهترین هر چیز

جمال جویی و کمال جویی      زیبایی، خوبی، نیکویی      سجع      همه موجودات خواهان کمال هستند

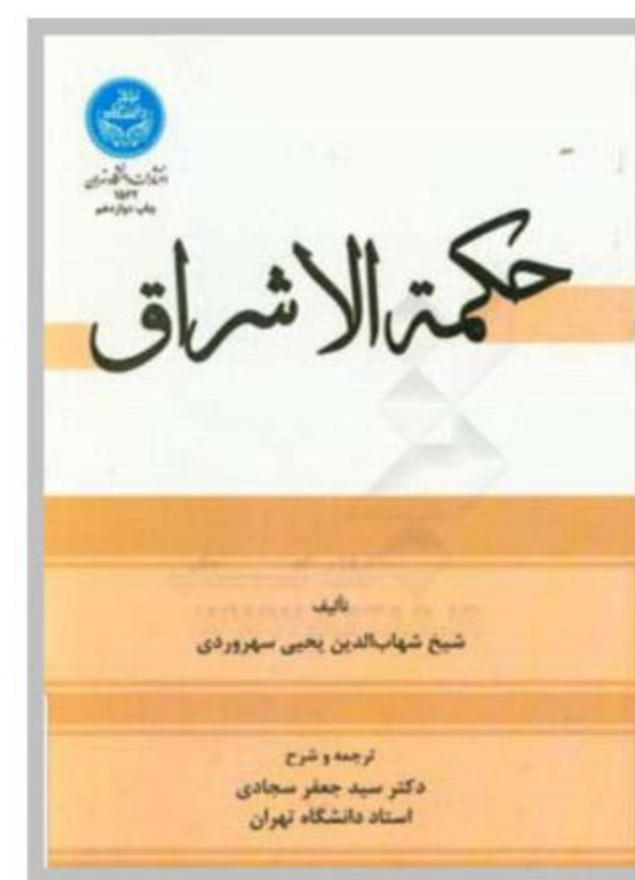
بدان که از جمله نام‌های حُسن یکی «جمال» است و یکی «کمال». و هر چه موجودند، از روحانی  
 امری ذاتی است و جسمانی، طالب کمال اند. و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛ پس چون نیک اندیشه  
 کنی، همه طالب حُسن اند و در آن می کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن - که مطلوب  
 همه است - دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق، و  
 هر کسی شایستگی عشق را ندارد      ساکن نمی شود، جای نمی گیرد      مگر با کمک گرفتن از عشق  
 عشق، هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی ماوا نکند و به هر دیده، روی ننماید.      مجاز: انسان

برتری عشق بر محبت و دوستی      نهایت      مسند فعل اسنادی      محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. و عشق خاص تر از محبت است؛ زیرا که  
 در همه انواع عشق      شناخت      همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. و محبت خاص تر از معرفت است؛ زیرا که  
 محبت وجود دارد      اما هر محبتی      همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی، محبت نباشد. اما هر شناختی به دوستی و محبت نمی انجامد  
 پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه، عشق. و به عالم عشق - که بالای همه  
 است - نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

معرفت و محبت، مقدمه عشق هستند      فی حقیقة العشق، شهاب الدین سهروردی



فیلسوف نامدار قرن ششم  
مهمترین اثر  
شماره ۳  
حکمة الاشراق  
شهاب الدین سهروردی



فارسی ۳

۵۲

در عشق اگر نیست شوی هست شوی  
 در عقل اگر هست شوی پست شوی  
 و این بوالعجبی بین که از باده عشق  
 هشیار گهی شوی که سرمست شوی

## سودای عشق

محرم این هوش جز بی هوش نیست

کنایه: ترک تعلقات و خود را فدای عشق کردن

تنها با رها شدن از اسارت خود و کنار زدن حجاب های مادی، می توان به حقیقت عشق و معرفت، دست یافت.

حرف اضافه: برای مقرر، قطعی

در عشق قدم نهادن کسی (را) مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق **وارد شدن** کند. عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ قدرت عشق **خود گرداند**. **می گرداند** عشق برای عاشق (عارف) کافی است **کنایه: اقامت نکند** و تمام وابستگی ها و ناپاکی ها را از بین می برد

استعاره **در عشق کسی قدم نهد کجایان نیست** **غیر اسنادی** **متمم** **با جان بودن به عشق در سامان نیست** **اسنادی**

عشق با سلامتی و راحتی تناسبی ندارد **کنایه** ای عزیز، به خدا رسیدن **فرض** است، و **لا بد** هر چه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، **فرض** راه آمد. **کار طالب** آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! **ارزش وجودی انسان به عشق است** زندگی عاشق با عشق معنا می یابد **زندگی بدون عشق معنا ندارد و با مرگ برابر است**

برتری عشق بر عقل

سودای عشق از زیر کی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید. هر که عاشق **خیال، دیوانگی** نیست، **خودبین** و پر کین باشد، و **خودرای** بود. عاشقی **بی خودی** و **بی رای** باشد. **عشق، نفی خودبینی، غرور، کینه و ناپاکی است**

کنایه

در عالم پیر، هر کجا بر نای است **غیر اسنادی** **عاشق با داک که عشق خوش سودایی است** **اسنادی** **اندیشه، معامله، خیال**

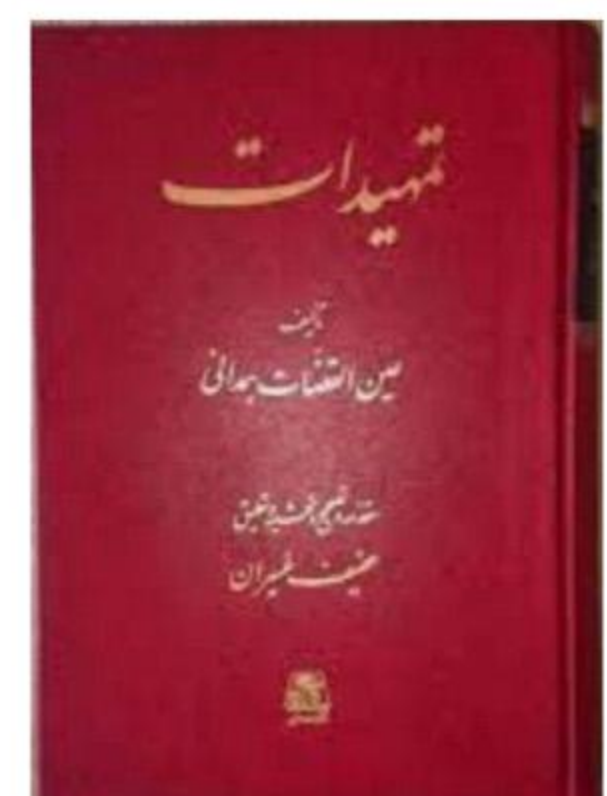
نماد عاشق واقعی

ای عزیز! **پروانه**، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که **جز عشق چیزی نمی بیند** آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. **خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.** **خطرات عشق را به جان می خرد**

این حدیث را گوش دار که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَبَدَهُ عَشِقَهُ وَ عَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُجِيبِي، وَ أَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مُحِبُّ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ أَوْ لَمْ تُرِدْ.» گفت: «او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده (را) گوید: تو عاشق و **محب** مایی، و ما معشوق و **حبیب** توایم [چه بخواهی و چه نخواهی]». **مفعول** **مسنند** **گرداند، اسنادی** **حرف اضافه: به** **دوستدار**

تمهیدات، **عین القضاة همدانی**  
 حکیم، نویسنده، شاعر، مفسر قرآن، فقیه و...  
 دارای مقام عالی در عرفان و تصوف  
 قرن ششم

برنا: جوان ظریف و نیکو  
 قوت: روزی، خوراک، رمق، نیرو



## کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

- ۱ از متن درس، معادل معنایی برای قسمت‌های مشخص شده، بیابید.
  - بیم آن است کز غم عشقت      سر برآرد دلم به شیدایی      فخرالدین عراقی
  - درد هر کس را که بینی در حقیقت چاره دارد      من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم

دیوانگی، سودا      لابد

فروغی بسطامی
- ۲ واژه‌های مهمّ املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.
- ۳ به جمله‌های زیر و نقش دستوری واژه‌ها توجه کنید:

**الف) عشق، آزادی است.**

نهاد      مسند      فعل اسنادی

**ب) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند.**

نهاد مفعول      مسند      فعل

**پ) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند.**

نهاد      مفعول      مسند      فعل

در جمله‌هایی که با **فعل اسنادی** (است، بود، شد، گشت، گردید و ...) ساخته می‌شوند: «مسند» وجود دارد؛ مانند جمله «الف». در جمله مذکور، «مسند»، یعنی «آزادی» به «نهاد»، یعنی «عشق» نسبت داده شده است.

با برخی از فعل‌ها می‌توان جمله‌هایی ساخت که علاوه بر مفعول، دربردارنده «مسند» نیز باشند؛ مانند جمله‌های «ب» و «پ».

در جمله «ب» واژه «دیوانه» که در جایگاه «مسند» قرار گرفته است، درباره چگونگی «مفعول»، یعنی «عاشق» توضیح می‌دهد: در واقع می‌توانیم بگوییم: «عاشق، دیوانه است.» در جمله «پ»، «مسند» یعنی واژه «پاک»، کیفیتی را به «مفعول»، یعنی «دل و جان»

گاه **کرد** و **ساخت**، فعل اسنادی هستند، به معنی **نمود** یا **گرداند** او زندگی مرا زیبا **کرد** (ساخت)

**کرد** اگر به معنای **انجام دادن** باشد، **غیر اسنادی** است و هرچه **کرد**، دید و چشید

**ساخت** اگر به معنای **بنا کردن**، **درست کردن**، **تهیه کردن**، به وجود آوردن باشد، **غیر اسنادی** است

معمار بنای بزرگی **ساخت** این کارگردان فیلم های خوبی می سازد

می افزایش؛ به بیان دیگر می توان گفت: «دل و جان، پاک است.»  
بنابراین جمله‌هایی نظیر «ب» و «پ» را می توان به جمله‌هایی با ساختار «نهاد + مسند + فعل» تبدیل کرد.

عمده فعل‌های این گروه عبارت‌اند از:

- «گردانیدن» و فعل‌های هم معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»
- «نامیدن» و فعل‌های هم معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»
- «شمردن» و فعل‌های هم معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»
- پنداشتن و فعل‌های هم معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»

**توجه:** در برخی از جمله‌ها، «مسند» همراه با «متّم» به کار می‌رود. کاربرد چنین جمله‌هایی در زبان فارسی اندک است؛ نمونه:

■ مردم به او دهقانِ فداکار می گفتند.

نهاد متّم مسند فعل

در جمله مذکور، «مسند» یعنی «دهقانِ فداکار»، درباره «متّم» (او) توضیحی ارائه می‌دهد؛ یعنی می‌توانیم بگوییم: «او دهقانِ فداکار است.»

■ اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

(الف) نهاد + مسند + فعل ( عشق خوش سودایی است ) تو عاشق و محب مایی (ما هستی)

(ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل ( حیات از عشق می شناس ) همه جهان آتش بیند

محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند

## قلمرو ادبی

۱ کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

بین آخر که آن پروانه خوش چگونه می‌زند خود را به آتش

چو از شمعی رسد پروانه را نور درآید پرزنان پروانه از دور عطار

پروانه نماد عاشق حقیقی و راستین است که مشتاقانه خود را ایثار عشق می‌کند

۲ برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

کنایه ( رخت نهادن: اقامت کردن، سکونت گزیدن )

تشبیه ( آتش عشق، عشق آتش است )

سجع از جمله نام‌های حسن یکی جمال است و یکی کمال

## قلمرو فکری

۱ سهروردی، شرط دست‌یابی به عالم عشق را چه می‌داند؟ عبور از دو مرحله معرفت و محبت

۲ درک و دریافت خود را از عبارتهای زیر بنویسید.

**الف)** سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.  
برتری عشق بر خرد حسابگر مادی

**ب)** ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هرچه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. تلاش و بهره‌گیری از همه امکانات برای درک حقیقت هستی و رسیدن به خداوند ملزم کردن خود به کسب معرفت و درک مبدأ هستی (خداوند)

۳ درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

**الف)** صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست

عشق با سختی، رنج و از خودگذشتگی همراه است، هر کسی لیاقت عشق را ندارد هوشنگ ابتهاج  
«عشق هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی مأوا نکند»

**ب)** من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

وارستگی، ترک تعلقات و دلبستگی‌های دنیوی و رها شدن از خود، شرط درک عشق محمدعلی بهمنی  
«در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود کند»

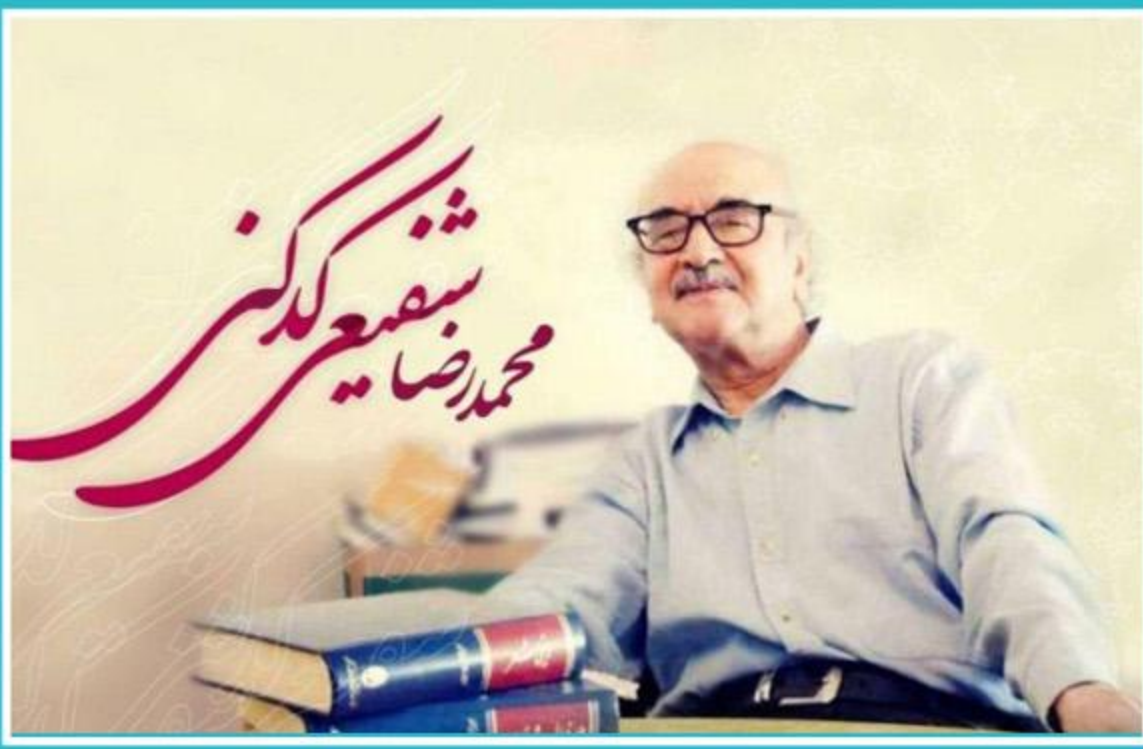
**پ)** بی‌عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است

ارزش وجودی انسان به عشق است؛ زندگی با عشق معنا می‌یابد و عاشق بدون عشق می‌میرد حسین منزوی  
«حیات از عشق می‌شناس و ممات بی‌عشق می‌یاب»  
«وجود عاشق از عشق است؛ بی‌عشق چگونه زندگانی کند؟»

**ت)** می‌تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب هست

راه رسیدن به عشق دشوار است؛ درک عشق، شور، اشتیاق و تلاشی بسیار می‌طلبد صائب تبریزی  
«و به حسن که مطلوب همه است دشوار می‌توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود الا به واسطه عشق»

۴



قالب: غزل  
لحن: تغزلی  
نوع ادبی: غنایی

وزن: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

سرشار از عواطف لطیف و ظریف

## شعرخوانی صبح ستاره باران

سهراب سپهری: مادری دارم بهتر از برگ درخت

شاعر عشق خود را لطیف تر از برگ های باران خورده می داند و بسیار مهربان و روشنایی بخش

۱ اسی مهربان تر از برگ در بوسه های باران  
تشبیه  
استعاره، تشخیص  
نماد لطافت  
بیداری ستاره، در چشم جویداران

آینه نگاهت، پیوند صبح و ساحل  
نماد  
نگاهت، سرشار از روشنی، زیبایی و آرامش است  
لبخندت همچون صبح  
روشنایی بخش است  
لبنخندگاه گاهت، صبح ستاره باران

باز آ که در هوایت خاموشی جنونم  
عشق، آرزو، میل  
پارادوکس  
فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران  
نماد  
اغراق  
استعاره

ای جویدار جاری! زین سایه برگ مکریر  
عاشق  
معشوق  
استعاره  
کاین گونه فرصت از کف داند بی شماران  
مجاز  
غفلت بسیاری از انسانها از عشق  
غنیمت شمردن فرصت عشق  
کنایه: هدر دادن

۵ گفتی: «به روزگاران مهری نشسته» گفتم: «بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران»  
تضمین  
عشق جاودانه و ابدی است  
و هرگز فراموش نمی شود

پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند  
مراعات النظیر  
کنایه: عاشق شدن  
دیوار زندگه را زین گونه یادگاران  
عشق دیرینه است

وین نغمه محبت، بعد از من و تو ماند  
می ماند  
تا در زمانه باقی ست آواز باد و باران  
استعاره  
مادامی که زندگی جاری است  
کنایه: تا همیشه

مثل درخت، در شب باران، محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

شاعر، استاد دانشگاه،

ادیب، نویسنده و پژوهشگر

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

## درک و دریافت

۱ این شعر را با متن درس ششم، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.

۲ شفیعی کدکنی، در کدام بیت، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است؟ توضیح دهید.

شاعر در بیت پنجم از آرایه تضمین بهره برده و بخشی از شعر سعدی را آورده است.

بیت سعدی «سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران»

جواب سؤال ۱: این شعر لحنی تغزلی دارد، سرشار از عواطف لطیف و ظریف، با سوزی عاشقانه. نی نامه نیز سرشار از عاطفه است، عواطفی برخاسته از معارف عمیق انسانی و دردی عارفانه، و بیان در عین حال که عاطفی است، با نوعی صلابت، هشدار و تذکر همراه است.